

بسمه تعالی

موضوع: زندگینامه شهید امیر سپهبد علی صیاد شیرازی

نام: علی

نام خانوادگی: صیاد شیرازی

محل تولد: استان خراسان شهرستان درگز

تاریخ تولد: ۱۳۲۳/۰۳/۰۴

تاریخ شهادت: ۱۳۷۸/۰۱/۲۱

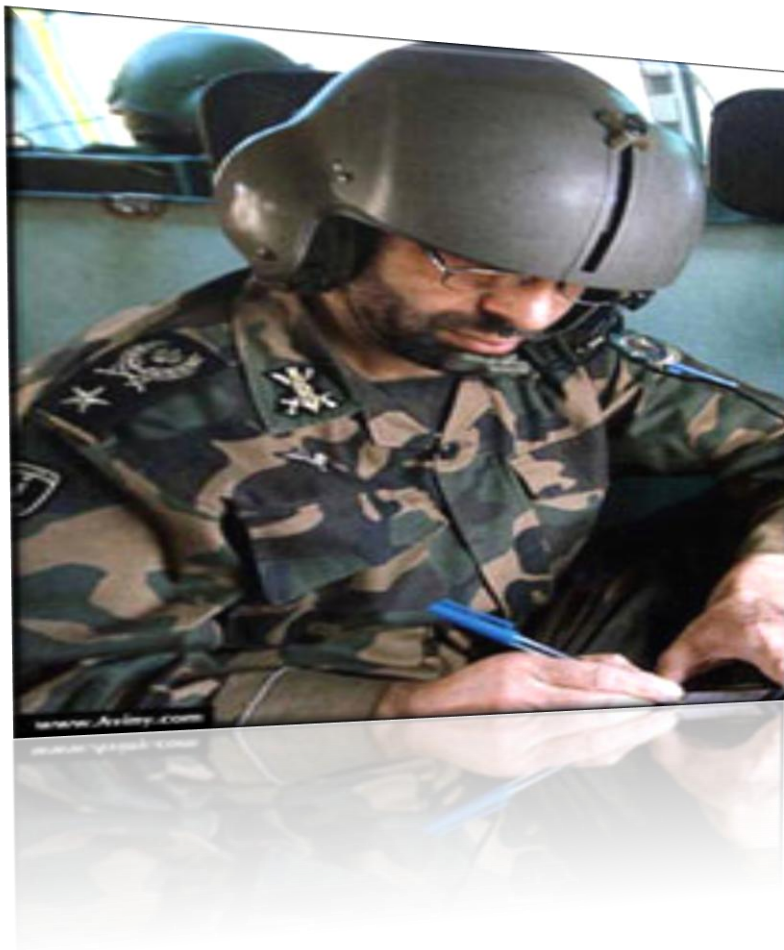
محل شهادت: تهران

یادتان گرامی

شهدا شرمنده ایم



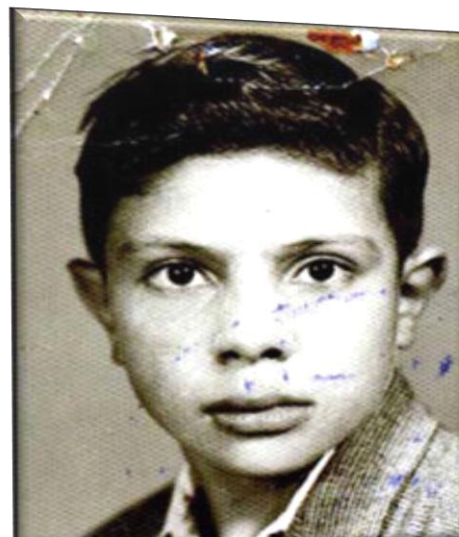




زندگینامه شهید امیر سپهبد علی صیاد شیرازی

امیر سپهبد شهید علی صیاد شیرازی، فرزند «زیاد»، در روز چهارم خرداد ماه سال ۱۳۲۳ در شهرستان «درگز» از توابع استان خراسان به دنیا آمد. پس از طی دوران طفولیت، در گرگان به دبستان «منوچهری» رفت و دوره متوسطه را تا سال سوم در دبیرستان‌های «هدایت» و «فخرالدین اسعد گرگانی» در شهرهای شاهرود و گرگان طی نمود. در خرداد ماه سال ۱۳۴۲ از دبیرستان امیر کبیر در تهران در رشته ریاضی دیپلم متوسطه گرفت و یک سال بعد در آزمون ورودی دانشکده افسری پذیرفته شد و به تحصیل علوم نظامی پرداخت. سه سال بعد، در مهر ماه سال ۱۳۴۶ با درجه ستوان دومی در رسته توپخانه فارغ‌التحصیل شد. پس از فراغت از تحصیل در شیراز دوره رنجر و چتربازی را با رتبه عالی گذرانده، در اصفهان دوره تخصصی توپخانه را سپری و از سال ۱۳۴۸ به لشکر زرهی تبریز پیوست و خدمت رسمی خود را در نیروی زمینی آغاز نمود. اولین سمت او افسر دیده‌بان توپخانه و معاون آتشبار بود. اما تخصص در جنگ سرنیزه، مدیریت علمی و مقتدرانه از سویی ایمان و اعتقاد قلبی به عنایات خاصه الهی حاصل از تمسک به نماز، عزتی را برای ستوان دوم جوان فراهم ساخته بود که اقبال و

ارادت ویژه سپهبد یوسفی - فرمانده لشکر تبریز - و سایر افسران و همکاران به او از نشانه‌های آن است. در پایان ۹ ماه حضور وی در تبریز، لشکر مزبور منحل گردید، علت اصلی آن فرماندهی لشکر بود که به قول امیر صیاد: «فرمانده محکمی که نه اعلیحضرت می گفت و نه هیچی.» پس از انحلال لشکر تبریز در اسفند ماه سال ۱۳۴۹، به لشکر ۸۱ زرهی کرمانشاه منتقل و در گردان ۳۱۷ توپخانه به عنوان فرمانده آتشبار مشغول به خدمت شد. وی در همان سال اقامت در کرمانشاه - ۱۳۵۰ - با دختر عموی خود ازدواج نمود. اوایل سال ۱۳۵۱ در آزمون اعزام به خارج دانش‌آموختگان دانشکده افسری شرکت کرد و پس از قبولی برای تکمیل تخصص توپخانه به آمریکا اعزام شد. وی دوره سه ماهه تخصص «هواسنجی بالستیک» را در شهر «فورت سیل» ایالت «اوکلاهما» با نمره عالی و احراز رتبه اول از میان ۲۰ افسر آمریکایی و ایرانی به پایان رسانید. پس از بازگشت به میهن، در اواخر سال ۱۳۵۲ به اصفهان رفت و در دانشکده توپخانه مشغول تدریس گردید و در کنار انجام وظایف نظامی و شغلی، به تدریس زبان انگلیسی به طلاب حوزه علمیه «حاج حسن امامی» می‌پرداخت. او همزمان شخصیت سیاسی خود را نیز قوام بخشید، ارتباط با شهید کلاهدوز و اقارب پرست با توجه به عضویت ایشان در گروه





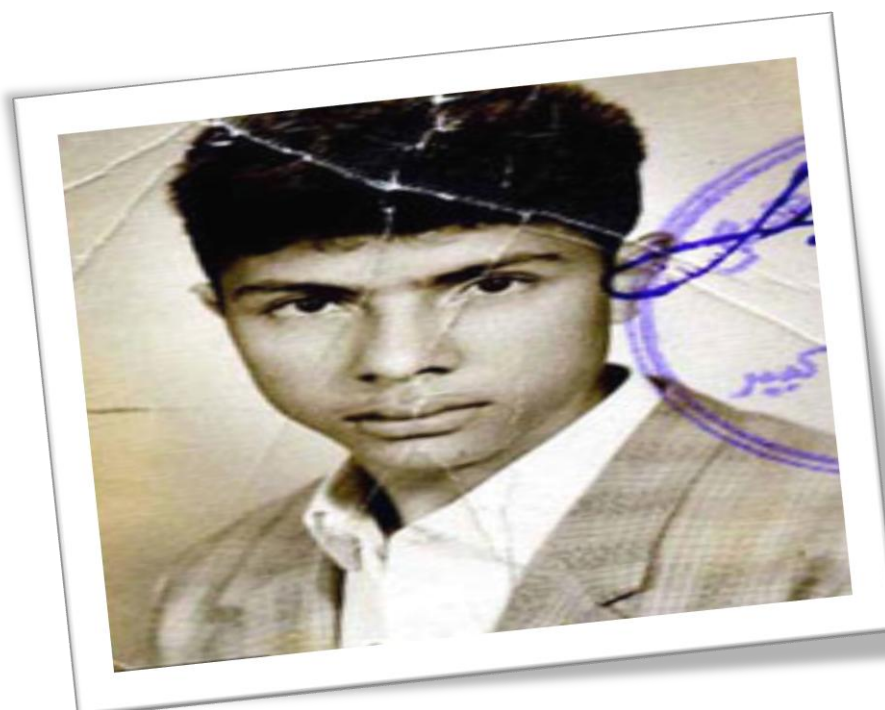
مخفی ارتش از نمونه‌های فعالیت سیاسی او در اصفهان است. وی به عنوان یک نظامی موضع کاملاً مشخصی نسبت به حرکت امام خمینی (ره) و انقلاب داشت، چنانکه به مدت سه روز از نوزدهم بهمن سال ۵۷ تا شامگاه پیروزی انقلاب اسلامی (بیست و دوم بهمن) به اتهام تحریک جوانان و سربازان به شورش و آشوب در پادگان در بازداشت بود و در روزهای پرتهاپ و حساس اولیه پیروزی انقلاب با همکاری آیات عظام «خادمی» و «طاهری» به سوق دادن اوضاع بسوی آرامش و امنیت ایفای نقش نمود. سروان صیاد شیرازی از ابتدای پیروزی انقلاب تا مهر ماه سال ۵۸ در اصفهان بود، در این مدت با همکاری نیروهای نظامی و دوستان انقلابی - که بعداً

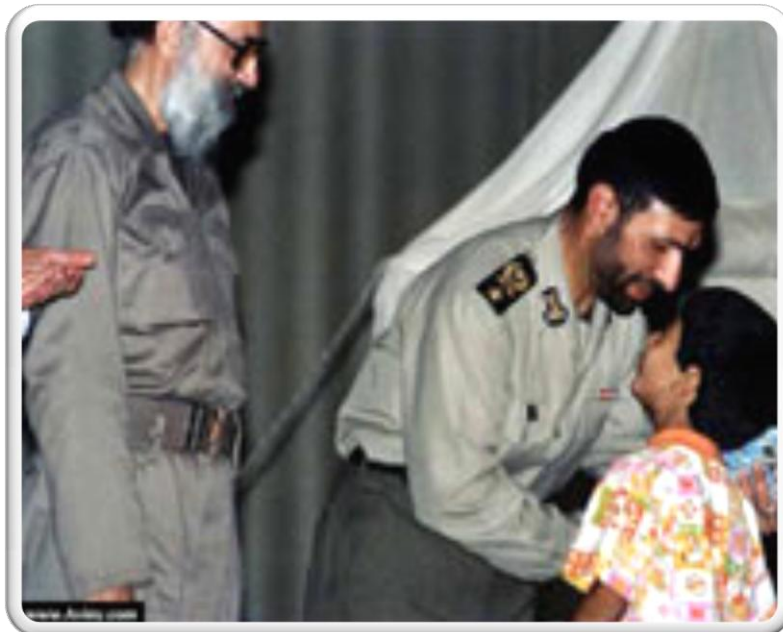
پاسدار شدند - گروه سی نفره‌ای را تشکیل داده و به حفظ و حراست از پادگان پرداخت. در مهر ماه سال ۱۳۵۸ اخبار ناگواری از کردستان می‌رسید، سقوط پادگان مهاباد و غارت تیپ، خصوصاً قتل عام ۲۳ نفر از پاسداران که در پانزدهم مهر ماه در حوالی سردشت توسط ضد انقلاب صورت گرفته بود. دکتر چمران، سروان صیاد شیرازی و سرتیپ فلاحی - فرمانده وقت نزاجا - به بانه آمدند، تیمسار در بانه ماند و سایر نفرات با هلیکوپتر به پادگان سردشت رفتند. در مدت ۱۷ روز حضور در منطقه سردشت با فرماندهی دکتر چمران ۹ عملیات چریکی با موفقیت صورت گرفت، حضور وزیر دفاع در صحنه نبرد انگیزه‌های مضاعفی برای خدمت بوجود می‌آورد و نتیجه این همکاری سلب آسایش و عقب‌نشینی نیروهای ضد انقلاب می‌گردد. در زمستان سال ۱۳۵۸، قرارگاه عملیاتی غرب در کرمانشاه با فرماندهی سرهنگ صیاد شیرازی تشکیل شد. لشکر ۸۱ زرهی کرمانشاه، لشکر ۱۶ زرهی قزوین، لشکر ۲۸ کردستان و تیپ ۲۳ نیروی مخصوص و تعدادی از پاسداران انقلاب اسلامی هسته اصلی تشکیل قرارگاه بودند. شهید ناصر کاظمی فرماندار پاوه و فرمانده سپاه آنجا نیز ارتباطی تنگاتنگ با قرارگاه برقرار نمود. اولین عملیات پس از تشکیل قرارگاه، آزادسازی مریوان و پاکسازی کلیه



محورهای مراسلاتی به آن بود. در همان ایام با بروز برخوردهای سیاسی در میان مسئولین رده بالا (شهید بهشتی و روحانیت با بنی‌صدر) و کشیده شدن این اختلافات به میان مردم، قرارگاه عملیاتی غرب با هدف متوجه ساختن مسئولین به مسایل کردستان اعلامیه‌ای صادر کرد و خواستار وحدت و یکپارچگی مسئولین و حمایت از مبارزات در کردستان شد. بنی‌صدر احساس کرد، قرارگاه در حمایت از شهید بهشتی درآمده و بدین طریق نسبت به عزل سرهنگ از فرماندهی قرارگاه غرب مصمم شد و سرهنگ «عطاریان» معدوم را بجای او منصوب کرد. سرهنگ صیاد به فرماندهی کردستان منصوب شد، اما عملاً به انزوا کشیده شده بود، «طرح والعدایات» را

نوشت، اما رئیس جمهور موافقت نکرد. در مدت ۴۴ روز حضور در منطقه؛ شهرهای «اشنویه» و «بوکان» آزاد و امنیت نسبی در شمال غرب کشور حکمفرما گردید. صحنه اصلی جنگ در خوزستان - هدف اصلی و اساسی عراق - در جریان بود، آبادان نزدیک به یک سال در حال محاصره و در شرف سقوط بود. نیروهای عراقی به شرق کارون نفوذ نموده و در حال تحکیم موقعیت و پدافند بودند، پنجم مهر ماه سال ۱۳۶۰ یعنی تقریباً یک





سال پس از آغاز تجاوز عراق، اولین عملیات آفندی بزرگ ارتش جمهوری اسلامی ایران بنام «ثامن الأئمه» به اجرا درآمد. در یک شورش برق آسا، در مدت دو روز شکست سختی به نیروهای متجاوز وارد شد و با انهدام کامل لشکر ۳ زرهی عراق در شرق کارون محاصره آبادان را در هم شکستند و رویای رژیم بغداد را برای تصرف آبادان و کنترل آب راه اروندرود برای همیشه نقش بر آب شد. پس از اجرای موفقیت آمیز عملیات ثامن الأئمه، جمعی از فرماندهان عالی رتبه نظامی از جمله سرتیپ فلاحی جانشین ستاد مشترک ارتش، سرهنگ فکوری فرمانده نیروی هوایی، سرهنگ نامجوی وزیر دفاع، سرگرد یوسف کلاهدوز، قائم مقام عملیاتی سپاه پاسداران و محمد جهان آرا فرمانده سپاه خرمشهر، در حالی که با یک فروند هواپیمای «سی ۱۳۰» از خوزستان به تهران باز می گشتند در اثر سانحه سقوط هواپیما به شهادت رسیدند. با شهادت فرماندهان عالی رتبه، تغییراتی در کادر بالای ارتش بوجود آمد و با انتصاب «سرتیپ ظهیرنژاد» فرمانده وقت نیروهای زمینی به ریاست ستاد مشترک، سرهنگ توپخانه علی صیاد شیرازی به فرماندهی نیروی زمینی منصوب شد. اینک او پس از آزادسازی اشنویه و بوکان و برقراری امنیت در مناطق آشوب زده شمال غرب کشور با انتصاب به فرماندهی نزاجا به عنوان نخستین اقدام فوری، «قرارگاه مشترک ارتش و سپاه» را در اهواز تشکیل داد و بر مبنای تدبیر کلی و طرح ابلاغی مبنی بر اجرای عملیات در خوزستان بررسی های مقدماتی را آغاز نمود. عملیات طریق القدس در شامگاه هشتم آذر سال ۱۳۶۰ در منطقه عمومی بستان آغاز گردید و پس از چهار شبانه روز حمله همه جانبه زمینی و هوایی شهر بستان و حدود ۶۰۰ کیلومتر از مناطق اشغالی آزاد و ارتباط میان نیروهای دشمن در شمال و جنوب



قطع گردید و رزمندگان اسلام به مرزهای بین‌المللی در منطقه «شیب» و «هورالعظیم» رسیدند. حرکت به سوی خرمشهر از مناسب‌ترین محور یعنی جاده خرمشهر به اهواز و شرق آن یعنی «رودخانه عرایض» آغاز شد. از سپاه پاسداران تیپ ۲۷ محمد رسول الله (ص)، تیپ ۱۴ امام حسین (ع)، تیپ ۸ نجف اشرف و از ارتش تیپ یک لشکر ۲۱ حمزه سیدالشهداء به فرماندهی سرتیپ «شاهین‌راد» و تیپ سه از لشکر ۷۷ خراسان، حضور داشتند. دهم اردیبهشت ماه، مرحله نهایی از دو محور آغاز شد. شهید جاوید الاثر «احمد متوسلیان» و شهید «خرازی» نقش بسزایی در پیش‌روی نیروها داشتند. شهید خرازی با اجازه مستقیم فرمانده نیروی زمینی با هفتصد





نفر به خونین شهر حمله کرد و در نهایت خونین شهر در ساعات اولیه صبح روز سوم خرداد ماه سال ۱۳۶۱ آزاد شد. عملیات رمضان در ۶۱/۴/۲۲ انجام و سه قرارگاه فجر، فتح، نصر؛ حملات موج گونه شبانه ای را به سوی بصره انجام دادند، عراق برای اولین بار از دفاع متحرک استفاده نموده و با توجه به اینکه در خاک خود دفاع می کرد و از تانک پیشرفته «تی ۷۲» بهره می برد، توانست پس از تحمل تلفات بسیار پدافند نموده و در نهایت خلاء بوجود آمده در جناح شمالی نیروهای ایرانی، عراق را از بزرگترین شکست نظامی نجات دهد. پس از عملیات رمضان، ارتش و سپاه پاسداران در سراسر جبهه ها اقدام به تقویت نیرو و تجدید سازماندهی و تجهیز قوا نمودند، پس از سه ماه در نهم مهر سال ۶۱ عملیات هجومی جدیدی به نام «مسلم بن عقیل (ع)» با فرماندهی فرمانده نیروی زمینی در محور «سومار» آغاز شد، این عملیات یک آفند ضربتی پر توان بود و دو یگان ضربتی ارتش و سپاه هسته اولیه آن بودند، تیپ ۲۷ محمد رسول الله نیز به فرماندهی سردار رشید اسلام شهید «حاج ابراهیم همت» حضوری فعال داشت. تصرف ارتفاعات مشرف بر منطقه استراتژیک و رزمی و اخراج کامل دشمن از منطقه سومار حاصل این حمله بود. پس از عملیات بدر و در اوایل سال ۱۳۶۴ با تصویب شورای عالی دفاع، سازمان ارتش و سپاه جدا شد و مقرر گردید، هر یک از دو نیرو با اختیار تام، عملیات مستقل انجام دهند. در این مقطع نیز (تابستان سال ۱۳۶۵) فرمانده نیروی زمینی همراه با حرکت کلی نظام مقدس جمهوری اسلامی در مواجهه با دشمن به عنوان عنصری تعیین کننده و رکن اصلی طراحی و اجرای عملیات مطرح بود. به هر حال فرمانده لایق نیروی زمینی، پس از حدود ۵ سال انجام وظیفه در مسئولیت خطیر فوق در تیر ماه سال ۱۳۶۵ از سمت خود استعفا داد و بلافاصله با پیشنهاد آیت الله العظمی خامنه ای - ریاست جمهوری وقت - و تصویب رهبر فقید انقلاب به سمت نمایندگی حضرت امام (ره) در شورای عالی دفاع منصوب شد. در روز ۱۸ اردیبهشت ماه ۱۳۶۶ به همراه تعداد دیگری از فرماندهان ارتش با پیشنهاد رئیس شورای عالی دفاع و موافقت امام (ره) به درجه سرتیپی ارتقای مقام یافت. اگر چه تا پایان جنگ تحمیلی، تنها موضوع جنگ و حضور مستمر





و مفید در جبهه در اندیشه صیاد شیرازی دور می‌زد، اما عمده فعالیت شاخص نظامی او در پایان جنگ و درگیری با ضد انقلاب در عملیات «مرصاد» شکل گرفت. او ضد انقلاب را از کردستان می‌شناخت، ضد انقلاب نیز شناخت خوبی از او داشت و همان افسری بود که قبل از آغاز جنگ مانع از تجزیه کردستان شده بود و در نهایت علت اصلی شهادت او همان؛ مبارزات و ضربات مهلکی بود که بر پیکره ضد انقلاب وارد آورده بود. پس از پذیرش هوشیارانه قطعنامه ۵۹۸ سازمان ملل از سوی حضرت امام (ره) به تشخیص مصلحت ایشان، عراق با منافقین مسلح همراه شده و در تاریخ ۱۳۶۷/۳/۵ از طریق سر پل ذهاب به طرف شهر «کرد» حرکت نمود. سرتیپ صیاد شیرازی سریعاً خود را به کرمانشاه رسانده و با فعال نمودن هوا نیروز و سازماندهی نیروها و طراحی عملیات به همراه فرماندهان سپاه به مقابله با منافقین برخاست و در عملیات مرصاد نقش فوق‌العاده‌ای در پیروزی نهایی ایفا نمود. انهدام منافقین و شکست دشمن، فصل شیرینی از پایان هشت سال جنگ بود. ایران در مقابل نیمی از ارتش دنیا در پوشش حزب بعث، به شکل قهرمانانه‌ای از مرزهای تاریخی خود دفاع نمود، انقلاب در جنگ صدور یافت، مظلومیت ایران انقلابی در جنگ ثابت شد، پرده از چهره تزویر جهانخواران برداشته شد و ایران دوستان و دشمنان خود را شناخت. بعد از پایان جنگ تحمیلی سرتیپ صیاد شیرازی در کمیسیون‌های شورای عالی دفاع نقشی فعال داشت، به طور جامع و علمی به مسایل اساسی مرتبط با نیروهای مسلح و دفاع مقدس پرداخته و با مطالعه و تحقیق راهکارهای مناسبی در رابطه با بهبود یافتن وضعیت دفاعی و تجهیز یگانهای مختلف ارتش ارائه می‌نمود، حضور او در شورا باعث تحرک و پویایی مجموعه شد، از جمله مواردی که به پیشنهاد او جلسات متعدد و اقدامات مثبتی در سطح نیروهای مسلح صورت گرفت که می‌توان به طرح راهبردی کلی نظام درباره منافقین در چگونگی برخورد با آنان و نیز بهبود بخشیدن به وضعیت دفاعی و عمرانی جزایر و سواحل مناطق دریایی و مسایل کردستان اشاره کرد. شهید صیاد ضمن تدریس در دانشگاه افسری و مشورت با محققین حوزه و دانشگاه سعی در بررسی تطبیقی جنگ تحمیلی و جنگ‌های صدر اسلام داشت و به طور جدی



در این رابطه به تحقیق پرداخت و در عین حال خواستار ثبت تاریخ انقلاب و جنگ تحمیلی بود و هیأت معارف جنگ در همین راستا توسط ایشان تاسیس گردید. سرتیپ صیاد شیرازی در مهر ماه سال ۱۳۶۸ به درخواست رئیس ستاد فرماندهی کل نیروهای مسلح و موافقت مقام معظم رهبری به «معاونت بازرسی کل نیروهای مسلح» انتخاب گردید و در شهریور ماه سال ۱۳۷۲ با حکم فرمانده معظم کل قوا به سمت «جانشینی رئیس ستاد کل نیروهای مسلح» منصوب شد و در ۱۶ فروردین ۱۳۷۸ همزمان با عید خجسته غدیر خم به دست مقام معظم



رهبری به درجه سرلشگری نایل آمد. سرانجام در روز بیست و یکم فروردین ماه ۱۳۷۸ در مقابل درب منزل مسکونی خود در تهران مورد هدف عناصر ضد انقلاب قرار گرفت و به فیض شهادت نائل آمد. در نگاهی اجمالی به شخصیت شهید صیاد شیرازی، مجموعه‌ای کاملاً منسجم از فراهم آمدن خصایل الهی موجد یک انسان کامل دیده می‌شود، او از نظامی بودن، شیعه بودن، ایرانی بودن و بسیجی بودن چیزی کم نداشت. بدون ذره‌ای تلاش برای مطلع شدن، بدون کوچکترین ادعایی برای بودن و بدون حتی اشاره‌ای به افتخارات و ۷۰ درصد جانبازی پهلوانانه. انسان متعهدی که برای ساختن جهان‌بینی کلی خود نسبت به جهان هستی حداقل ۲۵ سال وقت گذاشت، مطالعه کرد و محاسبه نمود. انقلاب اسلامی و امام گمشده ایدئولوژی او بودند و با یافتن آنها به یقین رسید و مخلصانه تا آخرین لحظه حیات، مجاهدت نمود. صیاد شیرازی با حمایت از پاسداران انقلاب، شرکت دادن ایشان در مسایل نظامی و آموزش تخصص‌های لازم بستر اصلی تشکیل قطب نیرومند نظامی دیگری بنام «سپاه پاسداران انقلاب اسلامی» از ایران بعد از انقلاب را فراهم ساخت. یکی از روحیات خاص شهید، گرایش به وحدت و پرهیز از اختلافات بود، او این اعتقاد را در کلیه شئون زندگی خود سرایت داده بود، در بُعد نظامی و در زمان جنگ هدف او در کنار هم جنگیدن رزمندگان بود و در نهایت ثابت شد که هر عملیاتی که وحدت قلبی و همراهی ارگانیکی در نیروها تحت فرماندهی مطلع واحد وجود دارد، فتح به‌مراه خواهد داشت. در راستای همین پرهیز از اختلاف، شهید صیاد بعد از جنگ تحمیلی نیز هیچ‌گاه وارد احزاب و گروه‌های سیاسی نشده در خط واحد ولایت بود. در باب امور فرهنگی و اجتماعی چنانکه از خاطرات نزدیکان و یادداشت‌های خود او بدست می‌آید؛ وی در عین مشغله کاری فراوان با برنامه‌ریزی مناسب به مطالعه تفاسیر قرآن مجید و مطالعات علمی و اجتماعی پرداخته و حداقل هفته‌ای یک بار به دیدار علما می‌رفت. کمک به خانه و خانواده، ترتیب فرزندان با تزریق روحیه اعتماد به نفس و آموزش عملی اصول و مبانی عالی و اصیل اسلامی در سرلوحه برنامه‌های او بود





سبک زندگی شهید صیادشیرازی از بعد اخلاقی

آقای حسین حیدری کاشانی (از شاگردان آیت الله بهاءالدینی): «سپهبد شهید علی صیاد شیرازی حدود ۱۷ سال با حضرت آیت الله بهاءالدینی مراوده داشت و دست پرورده ایشان بود. شاگردی او در این مکتب او را استادی ورزیده در اخلاق و اخلاص ساخته بود. آقا از او تعبیر می کرد «آقای صیاد یک روحانی است که یک مشت روحانی را به دور خود جمع کرده است.» وقتی طلبه های شیراز خدمت آیت الله بهاء الدینی رسیده و از ایشان درس خواستند و گفته بودند: «ما را هدایت کنید، درسی به ما بدهید» آیت الله بهاءالدینی فرموده بودند: «بروید از صیاد شیرازی درس زندگی بگیرید، اگر صیاد شیرازی شدید، هم دنیا دارید و هم آخرت شهید صیاد، یک شخصیت والا و خالص و نورانی بود فرزند شهید: یکی از ویژگی های پدر ما این بود که همواره سعی می کردند مطالب اخلاقی و ارزشمند از جمله، مباحث مرحوم آیت الله آقامجتبی تهرانی را در دفتری ثبت کنند. ارتباط شهید صیاد با آیت الله تهرانی، یکی از موقعیت های خوبی بود که می توانست در زمینه رشد اخلاقی و معنوی به پدر ما کمک کند و شهید صیاد نیز سعی می کرد. خانواده را نیز برای شرکت در جلسات ایشان با خود همراه می برد. گاهی نیز به صورت خصوصی خدمت ایشان می رسیدند و سؤالات خود را در میان می گذاشتند یا بعضا مشورت می کردند. به ویژه آن که از خصوصیات شهید صیاد این بود که تلاش داشت نوشته هایش را در صحنه زندگی و کار و اجتماع به اجرا در آورد. آیت الله آقامجتبی تهرانی: شهید صیاد، یک شخصیت والا و خالص و نورانی بود، درحالی که معمولا آقا مجتبی در سخنرانی ها مسائل را به طور صریح بیان نمی کردند و اسم

نمی‌بردند. سردار سرلشکر پاسدار دکتر سید یحیی رحیم صفوی: امانتداری و درستکاری، صداقت و راستی، سعه صدر، شجاعت و قاطعیت، پاسداری دقیق از احکام شرعاً نرمش در عین قاطعیت، پرهیز از دنیاطلبی و مقام طلبی، خستگی ناپذیری و رازداری این ویژگی‌ها به وضوح در آن شهید عزیز مشاهده می‌شد، اما در میان تمام خصوصیات اخلاقی برجسته وی، ممتازترین ویژگی‌های وی «اطاعت از ولایت فقیه» و «پایبندی به تقوا» بود که به عنوان دو اصل محوری در رفتار و کردارش به عینه مشهود بود.



سبک زندگی شهید صیادشیرازی از بعد روابط خانوادگی

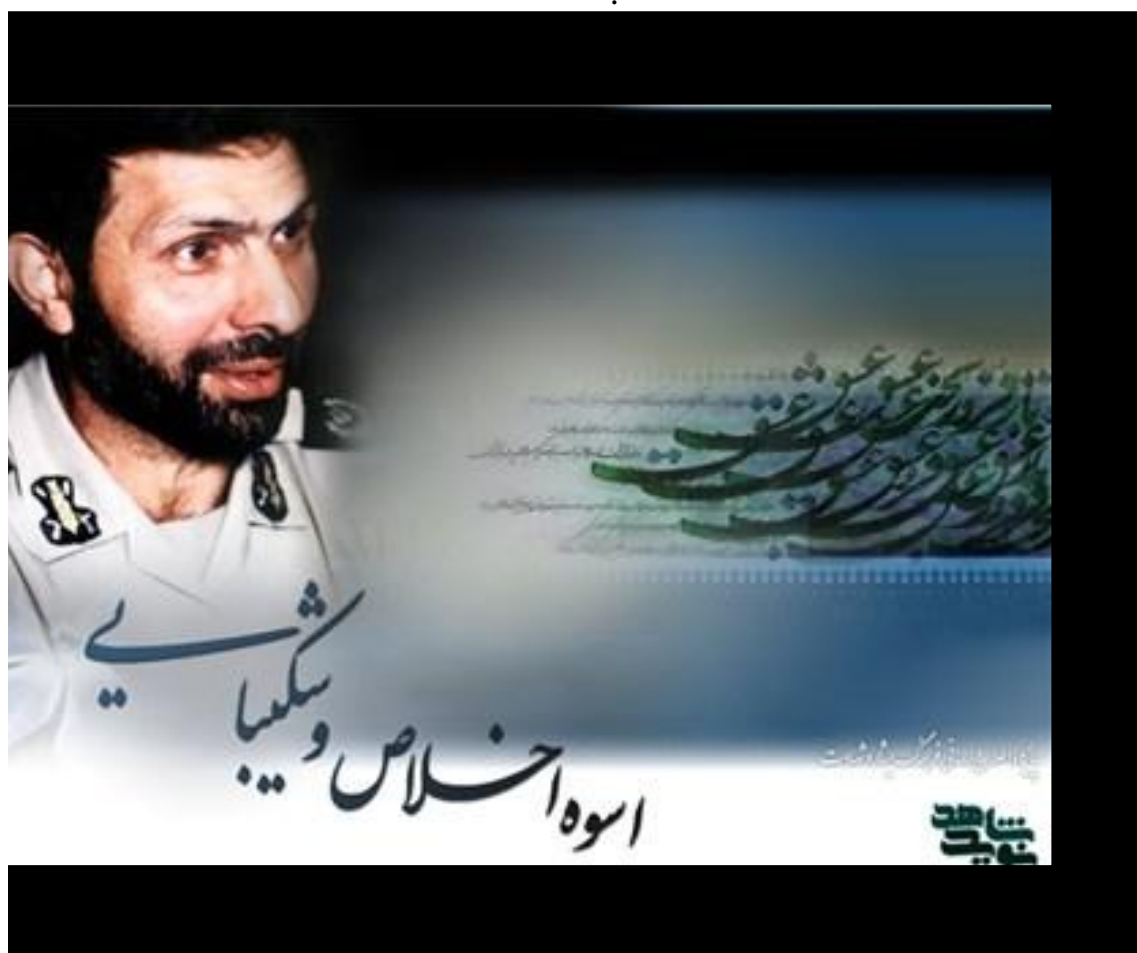
از قول مادر شهید: «الان کسی این حرفها را باور نمی‌کند، اما علی بعد از پیوستن به دانشگاه افسری، همه حقوق خود را به من می‌داد می‌گفت: مادر، من یک جور گلیم خود را از آب بیرون می‌کشم، اما شما ۵ تا پسر و ۲ تا دختر دارید. البته بعد از ازدواج نیز باز بخشی از حقوقش را برای ما می‌فرستاد.» از همان روزی که به قول معروف «بله» را گفتم، احساس کردم وارد مرحله‌ی جدیدی از زندگی می‌شوم که رشد معنوی، اخلاص و ایمان، حرف اول را می‌زند همسر شهید صیاد شیرازی: برای پدرم، پاکی و نجابت داماد آینده‌اش مهم بود نه تأمین رفاه من؛ همان چیزی که در وجود علی بود، و تقوایی در وجود علی بود که تشخیص آن برای

دخترها به سادگی امکان پذیر بود؛ آخر او، به هیچ دختری نگاه نمی کرد. این تقوا و پاکی و نجابت را در او بود و از همان روزی که به قول معروف "بله" را گفتم، احساس کردم وارد مرحله ی جدیدی از زندگی می شوم که رشد معنوی، اخلاص و ایمان، حرف اول را می زند. ملاک های شهید صیاد شیرازی برای گزینش داماد خانواده ، ساده زیستی و حضور در جبهه به عنوان بسیجی بود. ملاک های مادی مدنظر ایشان نبود. داماد شهید: ملاک های شهید صیاد شیرازی برای گزینش داماد خانواده ، ساده زیستی و حضور در جبهه به عنوان بسیجی بود. ملاک های مادی مدنظر ایشان نبود چون قبلاً بزرگواران دیگری با موقعیتهای اجتماعی بهتر یا از فرزندان نزدیکانشان یا مسؤولان دولتی در این زمینه مطرح شده بودند و من در زمان ازدوادم دانشجو بودم و موقعیت مالی مناسبی نداشتم. در زندگی گذشت داشته باش و به خانواده همسرت محبت کنفرزند شهید: ایشان کوچکترین دخالتی در زندگی ما نمی کردند، مگر اینکه ما خودمان درخواستی داشته باشیم. همیشه به من سفارش می کردند که؛ در زندگی گذشت داشته باش و به خانواده همسرت محبت کن. آن شهید اگر احیاناً مشکل خانوادگی در وابستگان و نزدیکان می دید، مستقیماً دخالت نمی کرد و از طریق نوشته و با واسطه مطالب را گوشزد می نمود. وظیفه ای در قبال انجام کارهای شخصی من ندارید، شما همانقدر که به بچه ها برسید کافی استرفتارشان با مادرمان بسیار با محبت و همراه با احترام بود ایشان خود لباسهایشان را شسته و اتو می کردند و بطور کلی تمام کارهای شخصی شان با خودشان بود. اگر هم مادر انجام می دادند از ایشان گله می کردند و می گفتند: شما خانم خانه هستید و وظیفه ای در قبال انجام کارهای شخصی من ندارید، شما همانقدر که به بچه ها برسید کافی است. ایشان واقعاً خیلی صمیمی و رفیق بودند ایشان واقعاً خیلی صمیمی و رفیق بودند. به خاطر شرایط کاری و وضعیتی که در آن برهه داشتند، سعی می کردند در این زمینه بیشتر به کیفیت توجه کنند تا کمیت، یعنی شاید گاهی اوقات یک یا دو ساعت برای ما وقت می گذاشتند، ولی همین زمان اندک، از نظر کیفی خیلی پر بار بود. روز جمعه را به طور کامل در اختیار خانواده بود روز جمعه را به طور کامل در اختیار خانواده بود، ایشان صبح جمعه پس از ورزش والیبال یا فوتبال و صرف صبحانه، شخصاً دستشویی، آشپزخانه و راه پله ها را - با این که بعضی معتقدند این امور مربوط به خانمها بود - می شستند و سپس برای نماز جمعه آماده می شدن. انتخاب بهترین روش تربیتی

همسر شهید: نسبت به تربیت بچه ها خیلی حساس بود و سعی می کرد با مطالعه و مشورت با کارشناسان ، بهترین روش تربیتی را انتخاب کند ، یه روز دیدم بعد از اینکه کفش های خودش را واکس زد ، مشغول واکس زدن کفش های پسر بزرگمان شد علت این کارش را پرسیدم ، گفت: پسرمان جوان است ممکن است اگر مستقیم به او بگویم کشف را واکس بزن ، جواب ندهد این کار را می کنم تا به طور عملی واکس زدن را به او یاد دهم .

هر روز صبح نیم ساعت تا سه ربع وقت می گذاشت برای بچه ها نماز شبش را که می خواند ، تا صبح بیدار می ماند، ما را هم برای نماز بیدار می کرد بعد از نماز با بچه ها ورزش می کردیم و نهایتاً می رفت سر کار هر روز

صبح نیم ساعت تا سه ربع وقت می گذاشت برای بچه ها بهشان می گفت درباره هر چه که دوست دارید حرف بزنید. به اطاعت از پدر و مادر، بسیار مقید بود و نسبت به مادر احترام فوق العاده ای قائل بود مادر شهید: علی به اطاعت از پدر و مادر، بسیار مقید بود و نسبت به مادر احترام فوق العاده ای قائل بود. می گفت: «خجالت می کشم، خیلی در حق خانواده ام کوتاهی کردم کمتر پدری کرده ام، فرصتش کم بود و گرنه خیلی دلم می خواست. یک روز در زدند پیک نامه آورده بود قلبم ریخت که نکند شهید شده باشد پاکت را باز کردم، دیدم یک انگشتر عقیق برایم فرستاده و روی یه برگه هم نوشته بود: به پاس صبرها و تحمل های تو

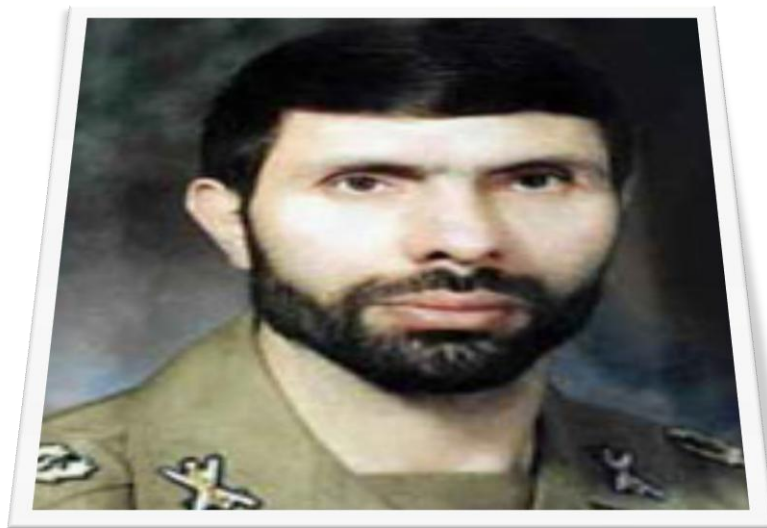


سبک زندگی شهید صیادشیرازی در محیط کار و شرایط جنگ

تصمیم گیری های او در شرایط جنگ تحمیلی تعیین کننده و در نوع خود کم نظیر بوده است. وی در این شرایط تصمیماتی اتخاذ و اجرا کرده است که تعیین کننده و در نوع خود کم نظیر بوده است. آنچه تاریخ جنگ و دفاع مقدس شاهد آن است اینکه با اتخاذ حالت جدید، در طول مدت کوتاهی (حداکثر هشت

ماه) با انجام عملیاتهای طریق القدس، فتح المبین و بیت المقدس بیش از ۹۰٪ از مناطق اشغالی خوزستان، توسط رزمندگان اسلام آزاد گردید. نیت خالص برای خدا معتقد بود اگر نیت و عمل ما خالص برای جهاد در راه خدا باشد، او بهترین طرح و برنامه را به ما الهام خواهد کرد در طراحی و برنامه ریزی همیشه طراحی ذهنی خویش را بر روی کاغذ می آورد و با ارائه به همکاران، آنها را در تصمیم گیری مشارکت می داد و بدینوسیله آنها را تکریم می کرد و از همکاری و مساعدت آنها بهره می جست و معتقد بود اگر نیت و عمل ما خالص برای جهاد در راه خدا باشد او بهترین طرح و برنامه را به ما الهام خواهد کرد. سبک فرماندهی و مدیریت شهید صیاد شیرازی با ترکیب خصوصیات فردی و سازمانی وی که حاوی سجایای اخلاقی و دینی به همراه علم و دانش بود، می تواند نمونه یک الگو برای فرماندهی و مدیریت در عرصه نظامی باشد. همواره از عناصر شایسته نه تنها استفاده کردند بلکه به معنی واقعی کلمه افراد متعهد و متخصص را صید کردند. وی بعد از اینکه در ۱۰ مهر سال ۱۳۶۰ به فرماندهی نیروی زمینی منصوب شد یکی از اولین کارهایی که انجام داد این بود که افراد را متناسب با هدفی که دنبال می کردند در مناصب گوناگون قرار دادند. ایشان این کار را در سطوح میانی و عالی انجام دادند و برای لیاقت، استعداد، تخصص و تعهد افراد اهمیت فوق العاده قائل بودند. وی همواره از عناصر شایسته نه تنها استفاده کردند بلکه به معنی واقعی کلمه افراد متعهد و متخصص را صید کردند. گاهی در شرایط سخت عملیاتی با حضور خود در خطرناک ترین محل و مأموریت، انگیزه از دست رفته و یا تضعیف شده رزمندگان را تقویت و مضاعف می نمودند. شهید صیاد شیرازی به فرماندهان و افراد زیر دست خود اعتماد داشتند و خدمات آنها را ارزش گذاری می کردند و مشوق آنها بودند. وی علاوه بر تشویق های مادی برای ایجاد انگیزه از راهکارهای معنوی نیز بهره می گرفت، بعنوان مثال؛ افراد تحت امرش را به دیدار با علما و روحانیون سرشناس، حضرت امام(ره) و به سفرهای زیارتی اعزام می کرد که این کار باعث ایجاد انگیزه در افراد می گردید و باعث می شد تا آنها از تمام ظرفیتشان برای انجام کارها استفاده نمایند. ایشان گاهی در شرایط سخت عملیاتی با حضور خود در خطرناک ترین محل و مأموریت، انگیزه از دست رفته و یا تضعیف شده رزمندگان را تقویت و مضاعف می نمودند. در طول هشت سال دفاع مقدس، پنج مرتبه زخمی شد ۲۲ ترکش در بدن داشت

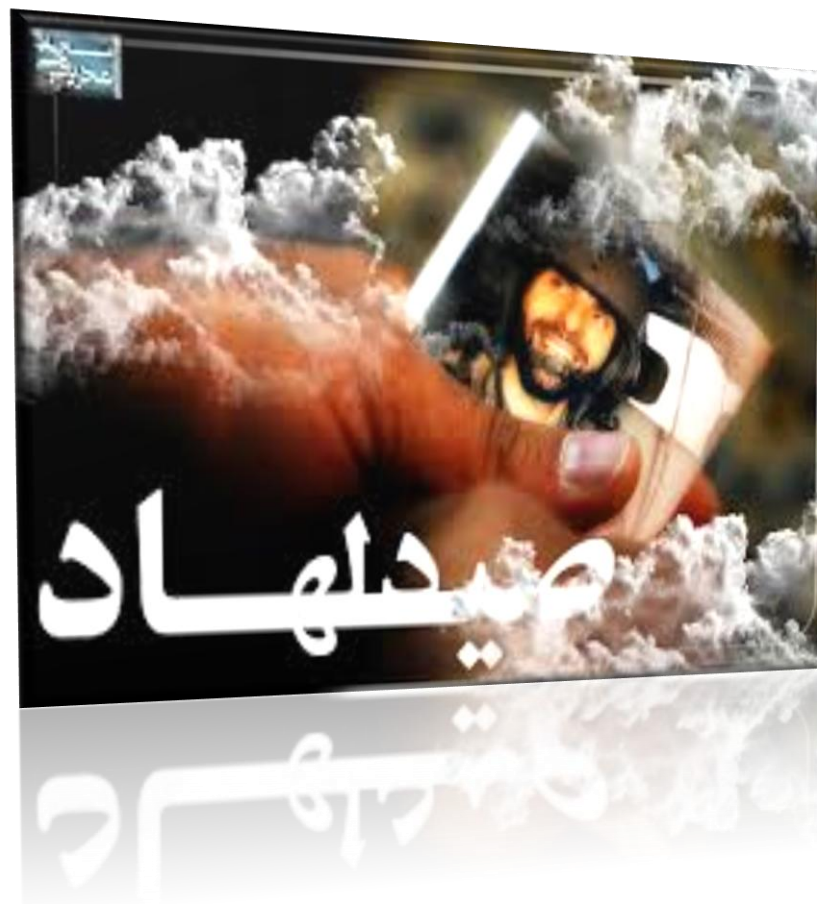
شهادت آرزوی صیاد بود مدت های زیادی است که هر روز از این خیابان عبور می کنم. اگر چه خانه ما هم در همین خیابان است اما تصور نمی کردم که خانه صیاد هم در همین حوالی باشد. نمی دانم حتما مشکل از من بود که تا امروز در صید او نیفتاده بودم. با هماهنگی آقای جواد پاکدل بازرس ویژه صیاد که از دوستان خانواده صیاد است توفیق دیدار مادر بزرگوار «حاج علی» فراهم شد. مادر صیاد را به علت



کسالت در بیمارستان بستری کرده بودند و امروز مرخص شده بود و «آقا جواد» من را هم برای جویایی احوال ایشان با خود همراه کرد. سر در خانه عکسی از صیاد نصب شده بود که دلربایی می کرد. به طبقه اول رفتیم به اتاق پذیرایی وارد شدیم حاجیه خانم خیلی خیلی صمیمانه از ما استقبال کرد. آقا جواد من را معرفی کرد و صحبت با احوال پرسسی های متعارف شروع شد. صدیقه خانم خواهر شهید صیاد هم آن جا بود او این روزها همیشه پیش مادر است و از او مراقبت می کند. حاجیه خانم مدام از صدیقه خانم به خاطر زحمت هایی که برای او می کشد تعریف می کند و می گوید: صدیقه خانم یک «زینب» است. هر چه از محبت هایش بگویم کم گفتم... جواد پاکدل باب خاطراتی از حاج علی را باز کرد. صحبت به سمت و

سوی خبر شهادت حاج علی کشیده شد، دیدم اشک در چشمان حاجیه خانم حلقه زد. آقا جواد وقتی که اشک های مادر را دید از این که صحبت درباره حاج علی را ادامه دهد منصرف شد... اما این مادر بود که روایت عشق «حاج علی» را ادامه داد: او که هر از گاه از درون آهی می کشید برای ما ماجرای ازدواج شهید صیاد، این که چطور از شهادت حاج علی باخبر شده و خاطراتی دیگر را جسته و گریخته تعریف می کند. مادر صیاد که در خانه همه او را «عزیز» صدايش می زنند، از صیاد این طور می گوید: علی به معنای واقعی «عادل» و به نوعی برای برادرها و خواهرهایش یک الگو بود. شهادت آرزویش بود همیشه به من می گفت عزیز! دعا کن خداوند شهادت را نصیبم کند ... آقا گفتند: دلم برای صیادم تنگ شده استپاکدل ماجرای این جمله آقا را که گفتند دلم برای صیادم تنگ شده است را این طور تعریف کرد: «سحرگاه دوشنبه یعنی روز پس از خاکسپاری که به مزار صیاد رفتیم قبل از ما مقام معظم رهبری تشریف آورده بودند. سرمزار صیاد، آن جا بود که من از آقا شنیدم گفتند دلم برای صیادم تنگ شده است.» صدیقه خانم هم از این خاطره مطالبی را می گوید و این را هم می گوید که آن جا به آقا گفتم آقا برای ما هم دعا کنید





آن گلی که در کمین خصم افتاد ...

روایت شهادت شهید صیاد شیرازی؛ دل مادر از چیزی خبر داشت؟

آن شب علی پیراهن عربی ای را که مادر از مکه برایش آورده بود، تن کرد و نمازش را با همان خواند. مادر وقتی او را در جامه ی سپید دید، لحظه ای خیال کرد او در زمین نیست. او را در صف سپید پوشانی دید که لبیک گویان به آسمان می رفتند. قلبش ریخت. به خودش دلداری داد و فکر کرد از تأثیرات مراسم حج است. با این حال نتوانست تاب آورد و گفت: «علی جان، لباست را عوض کن سرما می خوری»

سرویس تاریخ «فردا»: ده سال پیش از پیروزی انقلاب اسلامی زمانی که ستوان علی صیاد شیرازی افسر گمنامی در لشکر تبریز بود، تیمسار یوسفی فرمانده لشکر در میان جمعی از نظامیان گفته بود: «نام این جوان را به خاطر بسپارید. من در ناصیه او آن قدر لیاقت می بینم که اگر بخت یارش باشد و از شر حاسدان در امان بماند، روزی فرمانده نیروی زمینی ارتش ایران شود!» ... پیش بینی سرلشکر پیر سیزده سال بعد هنگامی تحقق یافت که ایران یکی از حساس ترین لحظات تاریخی خود را می گذراند ...



در تاریخ ۲۱ فروردین ماه

۱۳۷۸ صیاد شیرازی، صیاد دل‌ها شد و از شهادت روزی اش شد. این شهادت به تعبیر رهبر انقلاب مرگ تاجرانه است و معیاری است برای نمایش کوردلی بیش از پیش منافقان. متن زیر شرح ماوقعی است از شهادت صیاد شیرازی که به نقل از کتاب «در کمین گل سرخ» در ادامه می‌آید: روز هیجده فروردین، مادر از حج برگشت، در فرودگاه مشهد وقتی او علی را در میان فرزندان و استقبال کنندگانش ندید، دلش به تلاطم افتاد و به جای همه ی پاسخ‌ها تنها پرسید: پس علی کجاست؟ علی؟ با قسم به هر چه که پیش او عزیز بود، فهماندند که علی صحیح و سالم است اگر که الان در آن

جا نیست فقط به خاطر جلسه‌ای است که در تهران با فرماندهان عملیات ثامن‌الائمه دارد. اما دل مادر آرام و قرار نداشت. نگران علی بود. آیا دل مادر از چیزی خبر داشت؟ ساعتی بعد کار مادر به بیمارستان کشید. اطرافیان این را به حساب ضعف جسمانی او گذاشتند. مسبوق به سابقه بود. به همین خاطر اگر اصرار علی نبود حتی به حج هم نمی‌توانست برود. نیمه‌های شب بود که چشم‌های مادر باز شد. علی بالای سرش بود. فقط شنید: «عزیز جان!» باز از هوش رفت. اما صبح که به هوش آمد، کسی متوجه اش نشد. احساس کرد حالش بهتر شده است. علی کمی آن طرف تر با دکترها دور میز نشسته بودند و صبحانه می‌خوردند. دلش می‌خواست لحظاتی سیر پسرش را نگاه کند. آن روز حال مادر خوب شد. آن قدر خوب که تا شب به خانه برگشت. آن شب علی پیراهن عربی‌ای را که مادر از مکه برایش آورده بود، تن کرد و نمازش را با همان خواند. مادر وقتی او را در جامه‌ی سپید دید، لحظه‌ای خیال کرد او در زمین نیست. او را در صف سپید پوشانی دید که لبیک گویان به آسمان می‌رفتند. قلبش ریخت. به خودش دلداری داد و فکر کرد از تأثیرات مراسم حج است. با این حال نتوانست تاب آورد و گفت: «علی جان، لباست را عوض کن سرما می‌خوری.» تا پاسی از شب، رفت و آمد بستگان طول کشید. حدود دوازده شب به مادر گفت:

«عزیز، می خواهم استراحت کنم. یک ساعت دیگر بیدارم کن تا بروم حرم.» این عادت همیشگی اش بود. مشهد که می آمد، بیش تر شب ها را تا صبح در حرم می گذراند. دست های مادر هنوز در دستش بود که در کنار بستر او خوابش برد. صدای نفس های آرامش که بلند شد، باز دلشوره به جان مادر افتاد. در دلش توفانی بود. از بستر بلند شد و بالای سر پسرش نشست. کودکی اش را به یاد می آورد که شب ها از گریه خواب نداشت. در روز عاشورا نفسش بند آمده بوده و مادر چیزی رو به گنبد طلایی گفته بود... به سر و صورت پسر نگاه کرد و آرام اشک ریخت. وقتی به خود آمد که دو ساعت گذشته بود. نمی توانست از پسرش دل بکند. او به دل خودش ایمان داشت.



همیشه حوادث را قبل از اتفاق احساس می کرد. هر بار که علی در جبهه زخمی شده بود، او از قبل فهمیده بود. به هر زحمتی بود از فرزندش دل کند و به آرامی او را از خواب بیدار کرد. علی وقتی به ساعتش نگاه کرد، گفت: «عزیز چرا دیر بیدارم کردی؟» عزیز چه می توانست بگوید؟ تنها گفت: «خیلی خسته ای. دلم نیامد.» علی آن شب همراه خواهر بزرگش که از دره گز آمده بود، به حرم رفت. این که در آن شب در آن جا چه گذشت و علی چه گفت و چه شنید، تنها خدا می داند و بس. اما همان شب در تهران، خیابان دیباجی، همسایگان او، چند مورد

رفت و آمد مشکوک دیده بودند. پیکانی در آن نیمه شب چند بار طول خیابان را پیموده بود.

رفتگر شهرداری را دیده بودند که ناشیانه خیابان را جارو می کرده و حرکات و نگاه هایش غیر عادی بوده و اما در مشهد، علی هنگامی از حرم برگشت که آفتاب صبح جمعه تابیده بود. او سر راهش نان سنگک و پنیر و خامه گرفته بود. مانند همیشه خود بساط صبحانه را پهن کرده و بعد پدر و مادرش را دعوت به صبحانه کرده بود. بعد گویی که عجله داشته باشد، به سراغ بستگانش رفته بود و تا ظهر به خانه ی اغلب آن ها سر کشیده بود. حتی آن ها می گویند انگار از سرنوشت خود خبر داشته که آن ها را نسبت به انجام فرایض دینی و وظایف فردی و اجتماعیشان سفارش می کرده است. سرانجام حدود ظهر به سوی تهران پرواز کرد. صبح شنبه ۲۱ فروردین، وقتی که او فرازهای آخر دعای عهد را زمزمه می کرد، مقابل خانه اش منافقی در لباس خدمتگزار در کمین او نشسته بود. در سازمان آن ها سرلشگر علی صیاد شیرازی لا بد به خاطر جانبازی هایش در راه دفاع از استقلال ایران به اعدام محکوم شده بود! اکنون رهبران سازمان مُصر بودند مأموریت نا تمام فروردین ۶۱ را تمام کنند. سرانجام لحظه ی موعود فرا رسید. ساعت ۶:۴۵ در باز شد و ماشین تیمسار بیرون آمد. او منتظر ماند تا فرزندش مهدی در پارکینگ را ببندد و به او برسد. معمولاً سر راهش او را هم



به مدرسه می رساند. ادامه ی ماجرا را پلیس چنین گزارش داد: «... مهاجم ناشناس در پوشش کارگر رفتگر به محض خروج امیر صیاد شیرازی از منزل و در حال سوار شدن به اتومبیل خود، به وی نزدیک شد. تیمسار شیرازی وقتی متوجه آن مرد رفتگر نما شد، منتظر ماند تا او خواسته اش را بیان کند. مرد مهاجم پاکت نامه ای را به دست تیمسار صیاد شیرازی داد تا آن را بخواند. تیمسار در حال باز کردن پاکت بود که ناگهان مرد ناشناس با سلاح خود کاری که پنهان کرده بود وی را هدف چند گلوله از ناحیه ی سر، سینه و شکم قرار داد و از محل حادثه گریخت

. براساس اظهارات شاهدان، مهاجم فراری پس از تیراندازی به طرف خودروی پیکان که در فاصله ی چند

متری منزل تیمسار صیاد شیرازی توقف کرده بود ، دوید و به کمک همدست خود از محل گریخت. پیکر غرق به خون تیمسار صیاد شیرازی ابتدا به بیمارستان فرهنگیان و سپس به بیمارستان ۵۰۵ ارتش منتقل شد اما سر انجام بر اثر شدت جراحت به شهادت رسید. و اما خبر شهادت سرلشگر علی صیاد شیرازی همه ی ایران را تکان داد. ملت ، به سوگ نشست . پرچم های سیاه بر سر در مساجد آویخته شد. در همه ی شهر ها و روستا ها به نام شهید علی صیاد شیرازی مراسم برپا شد. صبح روز ۲۲ فروردین ، مردم تهران به نمایندگی از همه ی ایران ، سیاه پوش و مغموم به خیابان ریختند تا قهرمان سال های نبرد را تشییع کنند. ابتدا رهبر انقلاب در ستاد کل نیروهای مسلح بر تابوت فاتحه خواند ، سپس بر سر جنازه یار دیرین خود نشست و بوسه بر تابوت او نهاد. آن گاه ، نم باران بود. توفان بود و سیل خلاق. در آن دریای مواج انسان های متلاطم تنها عکس او بود که هم چنان آرام بود. گویی به ملت می گفت: من باز خواهم گشت ، باز خواهم گشت سرفراز ، دریغ برای چه ؟ من باز خواهم گشت هم چنان در لباس سربازی ، هنوز کار من تمام نشده است !. فأخرجنی من قبری مؤتراً کفنی ، شاهراً سیفی ، مجرداً قناتی ، ملیاً دعوة الداعی آن گلی که در کمین خصم افتاد ، آخرین سرخ گل خون آلود نبود!





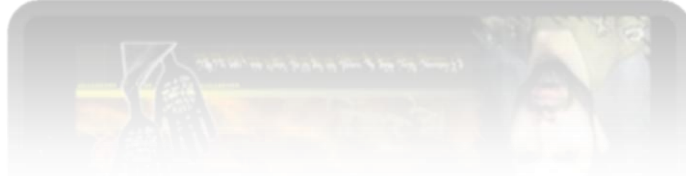
در این سرزمین، مردی می‌زیست که او را "صیاد" می‌نامیدند؛ نام و نشانی که شایسته فردی بود که با خوبی ها و کمالاتش، دل‌ها را صید می‌کرد. ، صبح شنبه ۲۱ فروردین ۱۳۷۸، زمانی که او فرازهای آخر دعای عهد را زمزمه می‌کرد، مقابل خانه اش منافقی نشسته به انتظار، انتظاری از جنس انتظار ابن ملجم اما این بار

نه علی (ع) در محراب است، بلکه قرار است این بار مالک اشتر سیدعلی با تیغ خوارچ انقلاب علوی به شهادت
برسد.

اما به چه جرمی باید صیاد دل ها شهید شود؟

صیاد، ساده و صمیمی ولی الگوی عزت و جوان مردی بود. هنوز او را به خوبی نشناخته و جایگاه بلندش را درک نکرده بودیم که باخبر شدیم منافق در مانده‌ای خود را در لباس رفتگر شهرداری پنهان می‌کند تا هنگام خروج امیر دل‌ها از خانه، خون همیشه جوشان او را مقابل چشم فرزندش بر زمین بریزد. مهاجم ناشناس در پوشش کارگر رفتگر به محض خروج شهید صیاد شیرازی از منزل و در حال سوار شدن به اتومبیل خود، به وی نزدیک شد و تیمسار شیرازی وقتی متوجه آن مرد رفتگر نما شد، منتظر ماند تا او خواسته اش را بیان کند. مرد مهاجم پاکتی را به دست صیاد شیرازی داد تا آن را بخواند و او در حال بازکردن پاکت بود که ناگهان مرد ناشناس با سلاحی که پنهان کرده بود وی را هدف چند گلوله از ناحیه سر، سینه و شکم قرار داد و از محل حادثه گریخت. با گذشت زمان کوتاهی، گروهک تروریستی منافقین به طور رسمی و علنی بر گناه خویش اعتراف کرد و ریختن خون این انسان بزرگ را به گردن گرفت. درماندگان منافق چنین پنداشتند که اگر یک نفر مانند صیاد از این جامعه جدا شود، جایی برای کورشان تماشا کردند محبوب و مراد دل صیاد، در مراسم تشییع سرباز وفادارش حاضر شد و مقابل چشم جهانیان، بوسه عشق را در کام جان صیاد، جاودان نمود. صبح روز بعد از خاکسپاری، خانواده اش نماز صبح را خواندند و از آن طرف رفتند بهشت زهرا (س)، سر قبر صیاد، اما پیش از آنها کسی دیگر هم آمده بود و آن، پیر و مقتدایش امام خامنه ای بود. رهبری فرمودند: **دلیم برای صیادم تنگ شده، مدتی است ازش دور شده‌ام.**







پنج خاطره ی کوتاه از شهید امیر سپهد علی صیاد شیرازی



1) خیلی اشکش را نگه می داشت ، توی چشمش ، همسرش فقط یکبار گریه اش را دید ، وقتی امام رحلت کرد. دوستش می گفت: « ما که توی نماز قنوت میگیریم از خدا می خواهیم که خیر دنیا و آخرت را به ما اعطا کند و یا هر حاجت دیگری که برای خودمان باشد اما صیاد تو قنوتش هیچ چیزی برای خودش نمی خواست. بارها می شنیدم که می گفت (اللهم احفظ قاعدنا الخامنه ای) بلند هم می گفت از ته دل

2) اوایل جنگ بود . در جلسه ای بنی صدر بدون « بسم الله » شروع کرد به حرف زدن ، نوبت که به صیاد رسید به نشانه ی اعتراض به بنی صدر که آن زمان فرماده کل قوا بود ، گفت : « من در جلسه ای که اولین سخنرانش بی آنکه نامی از خدا ببرد ، حرف بزند ، هیچ سخنی نمی گویم . »

3) در عملیات طریق القدس ارتش و سپاه که با هم دو لشکر و اندی داشتند ، برای حمله به دشمن به ۱۱۰ هزار گلوله فقط از یک نوع مهمات نیاز داشتند و ما از این نوع گلوله فقط سیزده هزار تا داشتیم . وقتی آن برادر مسئول آتش ، این برآورد علمی را به ما نشان داد ، اصلا نفهمیدیم چطور شد که گفتیم : شما بقیه کار ها را بکنید ، مهمات در راه است و می رسد . بلافاصله به خدا پناه بردیم که خدایا این چه بود که ما گفتیم . فقط همین را بگویم تا موقعی که بچه ها بستان را گرفتند تا آن موقع ، آن برادر مسئول آتش یادش رفته بود که مهمات چه شد ؟

4) می گفت : « پول برای من با کثافت فرقی نمی کند . الان کسی این حرفها را باور نمی کند ، اما علی

بعد از پیوستن به دانشگاه افسری ، همه حقوق خود را به من می داد می گفت : مادر ، من یک جور گلیم خود را از آب بیرون می کشم ، اما شما ۵ تا پسر و ۲ تا دختر دارید. البته بعد از ازدواج نیز باز بخشی از حقوقش را برای ما می فرستاد و تا وقتی شهید شد ای مقررری قطع نمی شد. علی می گفت بابا چطور با این حقوق ناچیز بازنشستگی که تازه همین چند وقت پیش شد 120 هزار تومان ، می توان این خانواده شلوغ و پر رفت و آمد را بچرخاند.

(5) قرار بود صبح روز عید غدیر برود به خدمت آقا و درجه ی سرلشگری اش را بگیرد . همه تبریک گفتند خودش می گفت : « درجه گرفتن فقط ارتقای سازمانی نیست وقتی آقا درجه را روی دوشم بگذارند . حس می کنم ازم راضی هستند . وقتی ایشان راضی باشد امام عصر (عج) هم راضی اند . همین برایم بس است . انگار مزد تمام سالهای جنگ را یکجا بهم داده اند .»









تصویر جسد زهره قائمی قاتل شهید صیاد شیرازی

زمان انتشار خبر: پنجشنبه ۱۴ شهریور ۱۳۹۲ - ۱۴:۰۷

با گذشت سه روز از درگیری‌های پادگان اشرف، جزئیات بیشتری از به هلاکت رسیدگان منتشر می‌شود و رسانه‌ها عکس قاتل شهید صیاد شیرازی را هم که جزء به هلاکت رسیدگان است، منتشر کردند.

زهره قائمی که در سال ۱۳۷۸ مسئولیت عملیات ترور سپهبد شهید علی صیاد شیرازی را برعهده داشت یکی از منافقین به هلاکت رسیده در درگیری اخیر اردوگاه اشرف است.



این زن خائن به ایران همراه با همکیشان‌هایش عمری را در بدبختی و جهنم خیانت به کشورش گذراند و در میان همفکران و حامیان‌هایش به انتخاب‌ها، تصمیم‌ها و زندگی رقت‌انگیزش، از جمله؛ شکنجه و تیر خلاص زدن به بسیجی‌ها افتخار می‌کرد و با وجود نوکری و مزدوری برای صدام و خنجر از پشت زدن به رزمندگان ایران در

دوران دفاع مقدس، ادعا می کرد قهرمان مردم ایران است. پس از جنگ عراق و ایران، این زن و صدها زن دیگر در گروهک منافقین به صورت دسته جمعی به عقد مسعود رجوی در آمدند و اعلام کردند همه اعضای مونث و حتی فرزندان دختر اعضا، چه در عراق و چه در سایر کشورها متعلق به مسعود هستند و حق ندارند به جز او شخص دیگری را دوست داشته باشند. سازمان منافقین این موضوع را به عنوان یک اصل اساسی و با شعار انقلاب ایدئولوژیک مطرح کرد و به همه اعضای مذکر سازمان دستور داد همسران خود را طلاق دهند و به عقد مسعود در آورند.



زهره قائمی هفته گذشته در درگیری با گروهی از اهالی حومه بغداد کشته شد و از زندگی کثیف و جهنمی اش در این دنیا نجات یافت. او مسئول تیم ترور شهید صیاد شیرازی؛ قهرمان ملت ایران بود.



به گزارش پایگاه اطلاع رسانی شبکه خبر، این سرکرده گروهک تروریستی زمانی که جمعی از عراقی‌های خشمگین از محاکمه نشدن گروهک تروریستی منافقین به اردوگاه اشرف حمله کرده بودند و به همراه ۱۹ عضو دیگر این گروهک به هلاکت رسید. بر اساس این گزارش، معاون مریم رجوی که در حمله مردم به پادگان

اشرف به کما رفته و در نهایت به هلاکت رسید، پیش از این نیز وی طی یک درگیری در سال ۲۰۰۹ با هلی کوپتر به بیمارستان ارتش آمریکا در بغداد منتقل شده و تحت درمان قرار گرفته بود. بنا بر گزارشهای رسیده در این درگیری‌ها پنج تن از اعضای منافقین به نام‌های «محمد رضا بختیاری، امیر خیری، فرزین زمانی، مهرداد رضازاده و مهرداد مسیری» نیز کشته شدند.

اما نامه ای که گوشه ای از شخصیت فریبکارانه زهره قائمی، معاون مریم رجوی را نمایان می کند.

خانم زهره قائمی شما تا کی می خواهید به این شیوه فریب کارانه سر نفرات شیره بمالید. من این نامه را از کیلومترها دور از اشرف برای شما می نویسم. من این اواخر ۸ سال تحت فرماندهی شما بودم. بعد از سرنگونی صدام (دیکتاتور) توانستم خودم را از آن حصار بسته آزاد کنم و به زندگی آزاد خودم رو بیاورم. نمیدانم شما در آن حصار بسته آزادی را لمس کرده اید. ولی من الان آزاد هستم و دارم آزادی را لمس می کنم. آزادی چه زیباست.

هدف از نامه نوشتن من برای شما؛

تا چه زمانی می خواهید نفراتی که در اردوگاه اشرف هستند را نگه دارید. فی الواقع مگر می شود، انسان، یک عنصر آگاه و پیچیده را تا آخر عمرش در یک محیط بسته نگه داشت. شما ۱۸ سال مرا در یک محیط بسته در اردوگاه اشرف نگه داشتید. دور از جامعه و قطع ارتباط با بیرون از خود. بارها در نشست تناقضاتم را مطرح می کردم جوابی که به من می دادید عکس تناقضاتم بود و در واقع متناقض تر می شدم و در درون خودم فرو می ریختم و تبدیل می شد به یک زاویه با شما. همیشه بحث های پوشال خودتان را به ما تحمیل می کردید و ما بایستی با گوش و چشمان بسته می پذیرفتیم. چون اگر نمی پذیرفتیم با عواقب بدی مواجه می شدیم. خانم زهره قائمی شما تا کی می خواهید به این شیوه فریب کارانه سر نفرات شیره بمالید. شما فکر می کنید نفرات حاضر در نشست معنی و مفهوم کلماتی را که میگوئید نمی فهمند. آیا به درون این بچه ها مراجعه کردید که در درون آنها چه می گذرد. دنیای تمدن به هر لحاظ در حال پیشرفت است. سازمان شما بهتر است بگویم شکنجه گاه شما کاری کرده که نفرات حاضر در اردوگاه مستمر در درون خودشان فرو روند و صدایشان به کسی نرسد. و فقط به سمت یک نقطه سمت و سو بگیرند. که فعلاً آن نقطه مخفی است و وجود خارجی ندارد. بهتر است بگویم مریم مانده و حوضش. سازمان شما دم از آزادی مردم ایران می زند این شعار شما سراپا کذب است. چرا؟ چون خود من ۱۸ سال کنار شما بودم نیروی شما بودم طی این ۱۸ سال یکبار موفق نشدم با خانواده ام تماس بگیرم. نامه های زیادی برای خانواده ام مکتوب و ارسال کرده بودم. یک نامه طی این چندسال دست

خانواده ام نرسیده بود. من که معنی و مفهوم آزادی را در کنار شما بعد از این همه سال فهم نکردم. چگونه انتظار دارید مردم را آزاد کنم. در اردوگاه که بودم حتی مجاز نبودم یک رادیو داشته باشم و خیلی از امکانات دیگر که باعث می شد با دنیای بیرون از خودم آشنا شوم. ولی بالعکس شما در اردوگاه کنار اتاق کارتان یک دیش ماهواره و امکانات دیگر داشتید. یکبار که رفته بودم مقر تخصصی از کنار اتاق کارتان رد می شدم پرده اتاق کار شما کاملاً کشیده نشده بود دیدم که شما تمایل به چه کانالهایی دارید. بماند در یک فرصت مناسب. برای ما زندگی طلبی مرز سرخ بود و همیشه در نشست های سرکوب زیر تیغ بودیم. فی الواقع شما مبارزه می کردید؟ خیر. شما غرق زندگی طلبی بودید و به فکر آزادی مردم ایران نبودید. فقط به فکر سرمایه گذاری در خارج و منافع خودتان. راست گفتند عاقبت چپ روی به راست روی منتهی می شود. بعد از سرنگونی صدام به چشم دیدیم. فی الواقع خانم رجوی معرفی شورای رهبری را بالای سن صفی تا تهران معرفی کرد. به مرور زمان این صف در فرقه شما ماده شد. من و امثال من در ادامه صف خودمان را به تهران رساندیم و بازهم مابقی را می رسانیم. شما در نشست هایی که برگزار می کردید تأکید داشتید که سازمان برای هیچ فردی استثناء قائل نمی شود. اگر یادتان باشد بعد از سرنگونی صدام خانواده شما به ملاقات شما به اردوگاه اشرف آمدند. تمام مقر بسیج شده بود از آشپزخانه گرفته تا شستن خیابانها و مقر و ... من با نفراتی که محفل داشتم به همدیگر می گفتیم چه خبر شده فرشته از آسمان نازل شده و یک سری زنها را جمع کرده بودید و پالیس خانواده شما شده بودند. روزی که خانواده نفرات به ملاقات فرزندانشان می آمدند با آنها تنظیم رابطه خوبی نمی کردید. این تناقض شده بود در درون افراد و کسی جرأت بیان تناقض را نداشت. خیلی حرفها دارم به شما بزنم که بماند در یک فرصت مناسب. در نامه های بعدی هم برای شما و هم در رابطه با فرزانه RS شما در FM3 و زهرا گریبان خواهم نوشت. بیچاره زهرا یک آر-پی-جی به آن زدید و آن را خلع مسئولیت کردید. احتمالاً در انقلاب مریم کم آورده بود. لازم دیدم به یک نکته اشاره کنم. وقتی من از اردوگاه شما به سمت کمپ آمریکائیه متواری شدم. نفراتی که بعد از من به کمپ آمریکائیه می آمدند به ما می گفتند که سازمان به آمریکائیه گفته اینها اسراء پیوسته بودند که از گرسنگی به ما پیوستند. تمام کارهای شما چه تشکیلاتی و چه اجرائی همه اش فریب و نیرنگ است. لابد تمام مردم ایران گرسنگی می کشند و حالا بایستی برای غذا و پوشاک که از مزدوری برای صدام حسین بدست آمده به اردوگاه شما هجوم بیاورند. تمام ترفندهای شما برای خانواده های محترم رو شده. شما هر بحثی را که می کنید خانواده ها عکس آن را ثابت می کنند. دوران (سکت و فریب) به پایان رسیده. در آینده نزدیک و چشم اندازی روشن، انجمن نجات تک تک افرادی که در فرقه شما اسیر هستند را آزاد خواهد کرد. مطمئن باشید. از هرکاری در رابطه با آزادی نفرات دریغ نخواهد کرد. خانواده های محترم برای دیدار با فرزندانشان لحظه شماری می کنند که آنها را در آغوش بگیرند.





خاطره از سپهد شهید صیاد شیرازی

یک روز در یکی از قرارگاه‌ها شهید صیاد شیرازی از من پرسید که فلانی میزان شرکت رزمنده‌ها در نماز جماعت به چه صورت است؟ فرارسیدن ۲۱ فروردین ماه سالروز شهادت امیر سپهد علی صیاد شیرازی، بهانه‌ای شد تا خاطراتی از این امیر دلاور ارتش توسط گروه امنیتی دفاعی فارس منتشر شود. امیر شجاع سپاه اسلام در شهریورماه سال ۱۳۷۲ با حکم فرماندهی معظم کل قوا به سمت جانشین رئیس ستاد کل نیروهای مسلح منصوب شده بود در تاریخ ۱۶ فروردین ۱۳۷۸ همزمان با عید غدیر خم با حکم مقام معظم فرماندهی کل قوا به درجه سرلشکری نایل آمد. شهید علی صیاد شیرازی در بامداد ۲۱ فروردین ۱۳۷۸، در حال خروج از منزل، توسط منافقین مسلح در پوشش رفته‌گر، در برابر دیدگان فرزندش به شهادت رسید و منافقین کوردل، رسماً اقدام به این جنایت را به عهده گرفتند. تاثیر روحانیون در جبهه‌ها از نگاه صیادحجت‌الاسلام محمدطاهر حبیبی از مسئولین وقت سازمان عقیدتی سیاسی ارتش با اشاره به توجه شهید صیاد شیرازی به نقش روحانیت در دفاع مقدس می‌گوید: شهید صیاد شیرازی نقش روحانیون را در دفاع مقدس بسیار موثر می‌دانست و می‌گفت "نقش یک روحانی و تاثیرگذاری‌اش بیشتر از چندین تانک برای من است و به جای تانک به من روحانی بدهید".

*تقابل ناکام بنی صدر با صیاد شیرازی حجت الاسلام محمد طاهر حبیبی با ذکر خاطره دیگری از این شهید بزرگوار، اظهار داشت: بنی صدر در زمان تصدی مسئولیتش به دنبال انزوای روحانیت بود و در ارتش با نیروهای انقلابی و ارتشی درگیر می شد. وی ادامه داد: بنی صدر در یک جلسه در دزفول در حضور شهید صیاد شیرازی و شهید چمران به امام خمینی (ره) اهانت کرد که شهید صیاد شیرازی با او درگیر شد که بنی صدر در آن زمان گفت صیاد باید از ارتش اخراج شود، ولی شهید فلاحی اعلام کرد اخراج، مراتب خاص خود را دارد و موضوع به حاج احمد خمینی گفته شد. در این زمان بنی صدر وقتی دید برای این کار پشتیبانی ندارد از موضوع صرف نظر کرد. روزی که صیاد برای نماز صبح فراخوان دادامیر مسلم بهادری معاون نظامی سابق حجت الاسلام صفایی نیز خاطره ای از تاکید شهید صیاد شیرازی به برپایی نماز جماعت ذکر کرد. یک روز در یکی از قرارگاه ها شهید صیاد شیرازی از من پرسید که فلانی میزان شرکت رزمنده ها در نماز جماعت به چه صورت است؟ من به ایشان گفتم اکثر رزمنده ها در نماز جماعت ظهر و عصر و مغرب و عشاء شرکت می کنند ولی تعداد شرکت کنندگان در نماز جماعت صبح کم است. در این زمان شهید صیاد به من گفت به همه اعلام کن که فردا قبل از اذان صبح در حسینیه حاضر باشند و من این کار را کردم. صبح همه در حسینیه حاضر شدند و شهید صیاد بلند شد و گفت: برادران، شما به دستور من که یک سرباز کوچک جبهه اسلام هستم قبل از اذان صبح در حسینیه حاضر شدید ولی به امر خدا که هر روز صبح با صدای اذان شما را به نماز جماعت می خواند، توجه نمی کنید!





خاطرات شهید



پدرش برای بچه‌ها بارانی خریده بود.

علی نمی پوشید.

هرکاری می کردم، نمی پوشید.

می گفت: این پسر، بی چاره نداره، منم نمی پوشم.

پسر همسایه ما پدرش رفتگر بود.

نداشت برای بچه هایش بخرد

خاطره ای از **امیر سپهبد شهید** علی صیاد شیرازی

www.narjesh74.blogfa.com





وصیت نامه شهید سپهد صیاد شیرازی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و سلم.

انا لله و انا اليه راجعون

هذا ما وعدنا الله و رسوله و صدق الله و رسوله. اللهم زدنا ايماناً و ارحمنا. اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و ان محمداً عبده و رسوله ارسله بالهدى و دين الحق و ان الصديقه الطاهره فاطمه الزهراء، سيده نساء العالمين و ان علياً أمير المؤمنين و الحسن و الحسين و علي بن الحسين و محمد بن علي و جعفر بن محمد و موسى بن جعفر و علي بن موسى و محمد بن علي و علي بن محمد و الحسن بن علي و الحجه القائم المنتظر صلوا الله و سلامه عليهم ائمتي و سادتي و موالى بهم اتولى و من اعدائهم ابرء و ان الموت و النشور حق و الساعه آتية لا ريب فيها و ان الجنة و النار حق.

اللهم أدخلنا جنتك برحمتك و جنبنا و احفظنا من عذابك بلطفك و احسانك يا لطيفاً بعباده يا أرحم الراحمين.

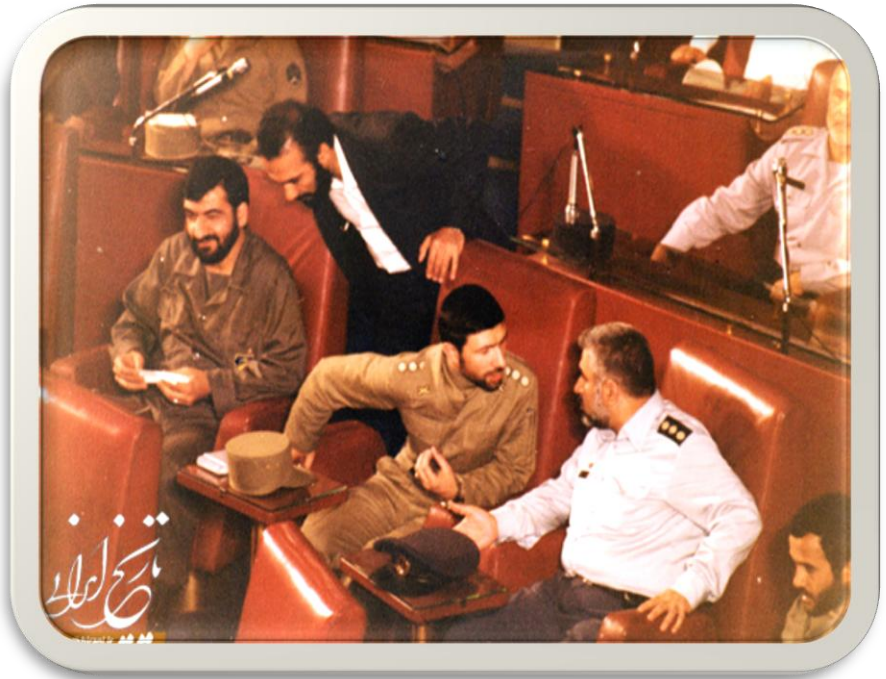
خداوندا! این تو هستی که قلبم را مالا مال از عشق به راهت، سلامت، نظامت و ولایت قرار دادی؛

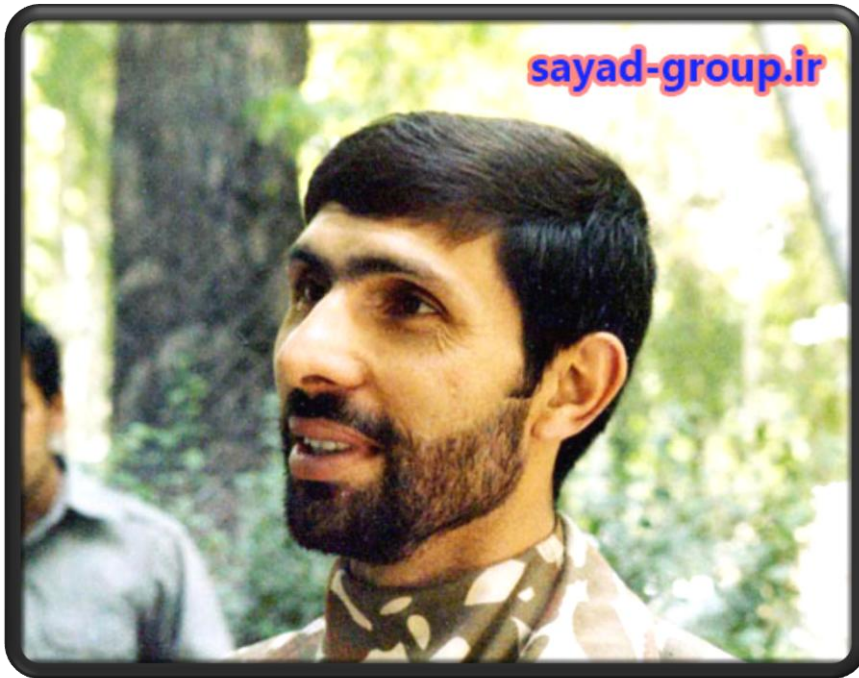
خدایا! تو خود می دانی که همواره آماده بوده ام آن چه را که تو خود به من دادی در راه عشقی که به راهت دارم نثار کنم. اگر جز این نبودم آن هم خواست تو بود.

پروردگارا رفتن در دست توست، من نمی دانم چه موقع خواهم رفت ولی می دانم که از تو باید بخواهم مرا در رکاب امام زمانم قرار دهی و آن قدر با دشمنان قسم خورده دینت بجنگم تا به فیض شهادت برسم.

خداوندا ولی امرت حضرت آیت الله خامنه ای را تا ظهور حضرت مهدی (عج)، زنده، پاینده و موفق بدار. آمین یا رب العالمین من الله التوفیق



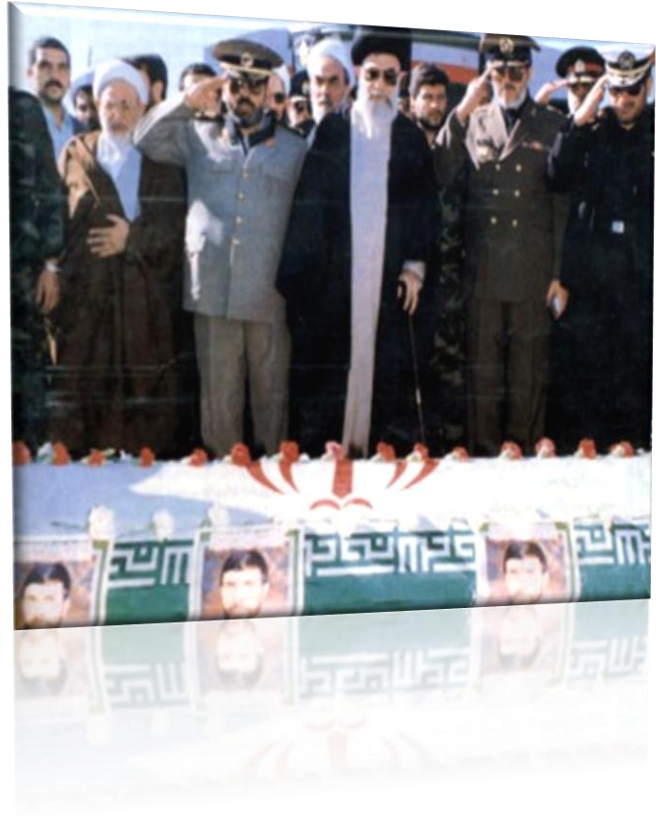




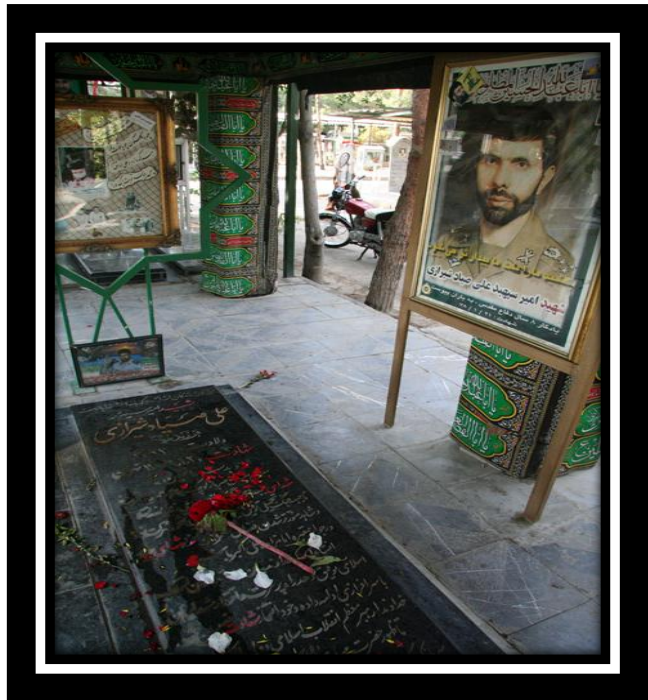














ما شهید دادیم که مرغ و میوه از زبان شهید دادیم که بی حالی از زبان شهید...

HARA

313-ghaem.ir

HARA

313-ghaem.ir

جهت عضویت در راهیان شهادت به این شماره

۰۹۱۵۶۶۶۵۳۲۲ پیامک ارسال کنید

با تشکر
